شاهد دوم؛ تعبیر شیخ مفید از جلالت فرزندان جعفر و عدم نقل روایات ذم او

آنچه که اساس حرف من است، این است: جناب شیخ مفید عباراتی دارند؛ در کتاب معروفشان «الفصول العشرة فی الغیبة». صفحه شصت، فصل دوم شروع می‌شود. در نرم‌افزار کلام هست. دو چاپ دارد. یک چاپ قدیم و یک چاپ تحقیقی جدید دارد. ده فصل را ایشان بررسی کرده‌اند. در فصل دوم اصل حرف این است: چطور شمای شیعه می‌گویید حضرت بقیة الله متولد شده‌اند و حال اینکه عموی ایشان که نزدیک بوده و رفت‌وآمد داشته و سال‌ها در این بیت بوده منکر شده است؟! شیخ مفید در فصل دوم می‌خواهند به این سؤال جواب بدهند. البته ظاهر کلام ایشان این است: روایاتی که در قدح جعفر است را قبول دارند. ظاهرش این است که می‌گویند اینها را داشته است. منظور من در صفحه شصت و پنج است:

> **و بعد فإن الشيعة و غيرهم ممن عنى بأخبار الناس و الجواد من الآراء و أسبابها و الأغراض كانت له فيها قد ذكروا أخبارا عن أحوال جعفر بن علي في حياة أخيه أبي محمد الحسن بن علي ع و أسباب إنكاره خلفا له من بعده و جحد ولد كان له في حياته و حمل السلطان على ما سار به في مخلفيه و شيعته لو أوردتها على وجهها لتصور الأمر في ذلك على حقيقته و لم يخف على متأمل بحاله و عرفه على خطيئته.**
>
> **لكنه يمنعني عن ذلك موانع ظاهرة أحدها كثرة من يعترف بالحق من ولد جعفر بن علي في وقتنا هذا و يظهر التدين بوجود ولد الحسن بن علي في حياته و مقامه بعد وفاته في الأمر مقامه و يكره إضافة خلافه لمعتقده فيه إلى جده بل لا أعلم أحدا من ولد جعفر بن علي في وقتنا هذا يظهر خلاف الإمامية في وجود ابن الحسن ع و التدين بحياته و الانتظار لقيامه. و العشرة الجميلة لهؤلاء الساذة أيدهم الله بترك إثبات ما سبق به من سميت في الأخبار التي خلدوها فيما وصفت أولى.[1]**

«و بعد فإن الشيعة و غيرهم ممن عنى بأخبار الناس و الجواد من الآراء و أسبابها و الأغراض كانت له فيها قد ذكروا أخبارا عن أحوال جعفر بن علي في حياة أخيه أبي محمد الحسن بن علي ع و أسباب إنكاره خلفا له من بعده»؛ چرا انکار کرد که امام عسکری سلام الله علیه پسر ندانشتند؟ «**و جحد ولد كان له في حياته و حمل السلطان على ما سار به في مخلفيه**»؛ آخه مأموری آورد و به خانه حضرت حمله کرد. روایاتی که در مورد ذم او است، عجائبی

دارد. احتمال اینکه بخواهیم برخی از آنها را توجیه کنیم صفر است. یعنی مایل به صفر است. مگر اینکه ببینید در چه شرائطی بخواهیم معنا کنیم. مهم تریشن روایتی است که مرحوم صدوق به دو طریق به جناب شاه عبدالعظیم حسنی به ابوخالد کابلی میرسانند. شاید سنگین تریشن روایات است.

شاگرد: چطور میگویید صفر میشود؟ چون ریخت قرینهای که میفرمایید یک نحو نظارت دارد که هر چه شدیدتر بشود با آن احتمال منافاتی ندارد.

استاد: منظورم توجیه خود حدیث با فرض مقبولیت فضا است. یعنی محتوای احادیث طوری است که هر چه بخواهید آن را با این احتمال جور کنید نمیشود. به صفر میرود. لذا کسانی که از ایشان دفاع کردهاند اینها را در کردهاند. یعنی باید کنار بگذارید. اگر بخواهید قبولش کنید، این احتمال به صفر میرود.

شاگرد: منظورم سنخ محتوای آنها است. مثلاً فلانی بهخاطر تقیه فحش داده است. هر چه فحش او سنگین تر باشد تقیه او اوفق است.

استاد: مثل حدیث ابوخالد که میگوید[2] امام زین العابدین علیه السلام فرمودند جد ما فرمودهاند که نام پسرمان را صادق بگذارید چون یکی میآید که کاذب است. چه تعبیرات تندی هم دارند.

شاگرد۲: زمینهسازی نیست؟

استاد: آن محتملات مایل به صفر است. یعنی صفر ریاضی نیست ولی ما نمیخواهیم هر طور شده یک مطلبی را سر برسانیم. میخواهیم بحث حر باشد.

شاگرد: در روایت امام سجاد دارد «وه عدن الله کاذب».

استاد: همین را عرض میکنم. من وارد این بحثها نشدم. فقط میخواهم بگویم چرا این احتمال بهعنوان یک فرد در ذهن آمد. ذهن من مدتی در درباره خلافت رفت که هزینه کرده بود. اگر شما خودتان را جای آنها ببرید آن وقت خیلی خوب میتوانید بفهمید که چراهای از خیلی از کارهای جعفر نبود. چون لو میرفت. تمام مقاصد او از بین میرفت. منظور من این بود. اما آن طرف، آن ادله سخت است، گیری ندارد. در کامل الدین صدوق دو-سه مورد نقل شده که این روایت یکی از آنها است. صدوق برای این حدیث دو طریق به شاه عبدالعظیم دارند. حتی دارد[3] که حره ای را جزء کنیزها فروخت. بعد دوباره شیعه رفتند و برگشتند و قیمت آن را دادند. از اولاد جناب جعفر طیار بود. ذریه ی ایشان بود. حره بود ولی او را بهعنوان کنیز فروخت. راوی آن علاّن کلینی در کافی است که از راویان بزرگ است. او میگوید این کار را کرد. روایات خیلی مفصّل است و یکی دو تا نیست.

شاگرد۲: با توجه به اینکه مادر امام زمان علیهاالسلام زنده بودند، اگر در طبقه اول کسی باشد به طبقه دوم نمیرسد، چطور ادعای ارث کرد؟

استاد: آنها میگویند اهلسنت این را قبول ندارند.

شاگرد۲: در شیعه که پخش شده بود.

استاد: میگویند او به خلافت سنی متوصل شده بود که از طریق فتوای آنها با مادر شریک بشود. هم مادر ارث ببرد و هم او. عدهای میگویند آنها با خود امام حسن علیهاالسلام ابوینی بودند.

کسانی که مخالف او هستند می‌گویند مادر را به‌عنوان جدای از خودش می‌دید. مثلاً توقیع احمد بن اسحاق هست. خود سعد بن عبدالله دو روایت دارد. در روایت سعد معروف می‌گوید در زمان امام حسن عسکری وقتی از سامرا بر می‌گشتیم، در راه احمد بن اسحاق وفات کرد و در سرپل ذهاب دفن شد. الآن هم مقبره احمد بن اسحاق آن جا است. با این‌که قمی است ولی در قم نیست. در سرپل ذهاب است. ولی در روایات یکی از احادیث محکم در در جعفر این است که احمد بن اسحاق می‌گوید برای حضرت نامه نوشتم و گفتم عموی شما دارد این کار را می‌کند، توقیعی در مذمتش آمد. خب احمد بن اسحاق که در زمان امام وفات کرده چطور دوباره در غیبت صغری نامه نوشته است؟! این‌ها مشکل کار است و بحثش خیلی شیرین و گسترده است.

آن چه که می‌خواهم بخوانم، این است: شیخ مفید با این توضیحات می‌گویند اخبار در مذمت او بسیار زیاد است. در ارشاد هم فرمودند اعراض از او بهتر است. در کتاب‌هایی که می‌گویند جواب دادند هم همین‌طور است. در فصل قبل می‌گویند اولاد انبیاء بودهاند جعفر هم از همان‌ها است. منحرف شده، هوا هم بر او غالب شده. او که معصوم نبوده است. شیخ مفید این‌ها را می‌گویند، تا این‌جا می‌رسد و می‌گویند:

«**لكنه**»؛ اگر بخواهم این اخبار را بگویم همه آن‌ها را بلد هستم. می‌توانم همه آن‌ها را بیاورم و شما هم مطلع بر همه آن‌ها بشوید. چرا نمی‌آورم؟! جعفر در دویست و هفتاد و یک وفات کرده، ایشان سیصد و سی و شش به دنیا آمده است. یعنی حدود شصت و پنج سال بعد از وفات جعفر، شیخ مفید به دنیا آمده است. در محیط عراق بزرگ شده‌اند. حتی اگر فرزندان جعفر را ندیده باشند، مفصل نوه‌ها و نتیجه‌های ایشان را دیده‌اند و با هم بوده‌اند. الآن عبارت را می‌بینید. یعنی کسی می‌گوید که انتساب کتاب به ایشان محرز است و خودش هم با چشم خودش دارد می‌بیند و می‌گوید. این چیزی کمی نیست. این عبارت فصول عشره شیخ مفید را حتماً یادداشت کنید. مهم است. سند نیست. شیخ مفید می‌گوید من همه این‌ها را می‌دانم و می‌توانم بگویم اما نمی‌گویم. چرا؟

«**لكنه يمنعني عن ذلك موانع ظاهرة**»؛ خیلی مانع دارم که نمی‌گویم. یکی‌اش این است: «**أحدها كثرة من يعترف بالحق من ولد جعفر بن علي في وقتنا هذا**»؛ بسیار زیاد از بچه‌های ایشان هستند که همه شیعه هستند. این‌ها زیاد هستند. «**و يظهر التدين بوجود ولد الحسن بن علي في حياته و مقامه بعد وفاته في الأمر مقامه**»؛ کثیری از آن‌ها قائل هستند که امام بعد از امام عسکری، فرزند ایشان بوده‌اند. «**و يكره إضافة خلافه لمعتقده فيه إلى حده**»؛ آن‌ها خوششان نمی‌آید که بگویی جد شما ادعای امامت داشتند و می‌گفتند بردار من خلف ندارد. کراهت داشتند. این‌جا منظور من بود:

«**بل لا أعلم أحدا من ولد جعفر بن علي في وقتنا هذا يظهر خلاف الإمامية في وجود ابن الحسن ع و التدين بحياته و الانتظار لقيامه**»؛ اول گفتند کثیر هستند، بعد گفتند من از فرزندان ایشان یک نفر نمی‌شناسم که خلاف نظر امامیه حرفی بزند. یعنی ما در بغداد با هم زندگی می‌کنیم. در بین ما هستند. همه این‌ها منتظر هستند. همه این‌ها قائل به امامت حضرت هستند.

«**و العشرة الجميلة لهؤلاء السادة أيدهم الله بترك إثبات ما سبق به من سميت في الأخبار التي خلدوها فيما وصفت أولى**»؛ چرا آن روایات را نمی‌گویم؟ به‌خاطر این‌که خلاف عشره جمیله برای سادات از ذریه ایشان است.

شاگرد: خود این شاهدی است که آن کذاب بودن واقعی است. ذریه می‌گویند اسم او را نیاورد. هیچ‌کدام نمی‌گویم پدر ما برای حفظ جان امام این کار را کرد.

استاد: جلسه قبل این احتمال را برعکس دادیم. چون شرائط ساخت پیدا کرده بود. اگر قرار بود آن‌ها ادعای جدشان را نفی کنند، حداقل بین آن‌ها کسانی بودند که می‌گفتند جد ما درست گفته

است. از کجا شما می‌گویی عموی ما حضرت امام حسن فرزند داشته اند؟!

شاگرد۲: زمان شیخ مفید است. وقتی توقیعات رفته و آمده دیگر مسلم شده است. ایشان هم می‌گوید «فی زمانان».

استاد: من هم عرض کردم که هم ادبیات خود عبیدلی و هم شیخ مفید موافقت با کثیری است. این احتمالی که من عرض کردم در این فضا نیست. ولی نکته‌ای است که بیت رجل، چیزهایی را می‌دانند که اصلاً در بیرون از آنها قبول نمی‌کنند. گفتند باید شیعه طوری باشند که او را در کار خودش لو ندهند. یعنی اگر چنین چیزی بوده، حتماً باید دید شیعه منفی تند باشد. اگر نبود قضیه لوث می‌شد و برعکس می‌شد. یعنی کاملاً معلوم می‌شد که جعفر دارد یک نحو محافظت می‌کند و دستگاه خلافت را دور می‌زند. بنابراین آن چه که می‌توانست از جعفر بماند در بیت جعفر بود. همانی که از آقا نقل کردم. ایشان می‌گفتند سینه به سینه در بیت علامه مجلسی آمده که ما از ذریه ابونعیم اصفهانی هستیم، سینه به سینه در بیت ما آمده که ابونعیم گفته من تقیه می‌کنم. در قرن پنجم در اصفهان بوده‌اند. آن زمان اصفهان از حیث تسنن خیلی مهم بوده است.

شاگرد: ولی سینه به سینه از بچه‌های جعفر چنین چیزی نداریم.

استاد: ببینید می‌گویند همه اینها معترف بودند که عموی ما فرزند دارد و منتظرش هستند. خب لااقل بگویند ندارد. ساکت باشند. درگیری درست کنند. ایمان به اینکه فرزند هست، آیا ممکن است از جدّی که منکر بوده و این همه اعمال عجیب و غریب انجام داده اینطور بیرون بیاید؟! آن هم با فاصله کوتاهی، صد سال نشده که شما بگویی حال دیگر فراموش شده و جا گرفته باشد. توقیعات بین خواص شیعه بود. همه که نمی فهمیدند. ارتباطات آلآن نبود.

شاگرد۲: جعفر در آخر کار برگشت.

استاد: برگشتنش اصلاً ثابت نیست. اینکه برخی کذاب می‌گویند و بعد تواب می‌گویند، مقالاتی است که اصلاً درست نیست و تواب بودنش اصلاً سند ندارد.

شاگرد۲: «اما سبیل عمّی جعفر و ولده فسبیل اخوة یوسف» چه می‌شود؟

استاد: معنا می‌کنند و می‌گویند یعنی حضرت می‌خواهند بگویند همانطور که اخوة یوسف با اینکه پسر پیامبر بودند ولی خطاهای بزرگی کردند، عمّ‌ما هم با اینکه پسر امام بود این خطاها را کرد.

شاگرد: باید به پسر نوح مثال می‌زدند.

استاد: چه فرق می‌کند؟! حضرت قبلش مثال زدند. «اما بنی اعمامنا فسبیل ابن نوح». البته آقایان دیگر اینطور می‌گویند. من برای «سبیل عمّی» طور دیگری عرض کردم. می‌خواهم بگویم یک چیز جا افتاده‌ای نیست که شما بگویی جعفر توبه کرد. خب باید بازتاب داشته باشد. چرا شیخ مفید، شیخ صدوق نگفته اند توبه کرده است.

شاگرد۲: شیخ مفید در همین کتاب دارد: «وكره إضافة خلاف الحق الذي يعتقد به إلى جده، وذلك لما ورد في بعض الاخبار من توبة جعفر».

استاد: می‌گویی «بعض اخبار». به‌عنوان یک چیز جا افتاده نیست.

شاگرد: در کتابی هم که اسم بردی داشت که از سیئه اش برگشت.

استاد: با این احتمالی که میگویم، رنگ احتمال توبه تغییری میکند. آن وقتی که او وظیفه خودش را انجام داد، گفت «اتوب الی الله». او دیگر دلش آرام شد. البته اگر واقعاً میخواست درباره خلافت را مأیوس کند و دست آنها را از صدمه رساندن به حضرت کوتاه کند، حال گفت «اتوب الی الله».

شاگرد: ظاهر عبارت شیخ مفید هم همین است؟

استاد: عبارات شیخ تا جایی که من دیدم، ایشان نمیخواهد حتماً توبه را تأیید کند. حتی خود عبیدلی هم که دفاع کرده میخواهد بهعنوان تائب معرفی کند. گفت «بایّن طریق الصبی وهجر الفعل السئ»؛ از آن کارهایی که در جوانی و بچگی کرده بود، توبه کرد. این برای عبیدلی بود. «هجر الفعل السیء» با این احتمالاتی که من عرض میکنم جور نیست.

شاگرد۲: تعبیر شیخ در «یکره» یعنی آنها بدشان می آمده، درحالیکه باید انکار میکردند و میگفتند پدر ما اینطور نبوده است.

استاد: نکته این است که همه بچهها در بیت جعفر بزرگ شدهاند. بعد نوه آمده است. میدانستند که در خصوصی بیت چه میگفتند. من چندبار عرض کردم؛ شواهدی که علیه جعفر است را نگاه کنید. ایشان چندجا محضر حضرت رسیده است. آنها میگویند حضرت آمدند و این جور با او صحبت کردند. بعضیها شواهد این طرف را دارد. البته نمازی که عباسی خواند، خود مأموم آنها خواند. ولی نمازی که در بیت بود و هنوز نمایندهٔ خلیفه عباسی برای نماز نیامده بود، جعفر جلو آمد. وقتی حضرت آمد، عبای او را گرفتند و فرمودند عمو من میخوانم. هیچ چیزی هم نگفت. یعنی یک کلمه هم نقل نشده که بگویی شما چه کسی هستی؟! من قبولت ندارم. اگر این احتمالی که ما میگوییم واقعاً باشد، همان روزهای اولی میدانست. چطور امام عسکری برای چهار شهر پول عقیقه فرستادند؟! یکی از آنها قم بوده است. حضرت فرستادند و فرمودند برای فرزند من عقیقه کنید. موعود متولد شد. عقیقه ای که امام فرستادند برای این بود که خواص بدانند. آن وقت جعفر در بیت بود و با هم بودند. این احتمالات کم نیست. اعتبارات درایی است، بعداً بگویی ارث برای من است، همه این کارها را سامان بدهد، بعد هم با فاصله کوتاهی فرزندان و نوه های خود او همه بگویند تسلیم هستیم آن امام هست. غائب است. ما همه او را قبول داریم. شیخ بگویند «لا أعلم أحدا من ولد جعفر بن علي في وقتنا هذا يظهر خلاف الإماميّة في وجود ابن الحسن ع و التديّن بحياته و الانتظار لقيامه». یعنی همه اینها امامیه بودهاند.

شاگرد: بدشان هم میآمد به جدشان چیزی بگویند.

استاد: بدشان میآمد که بگویند. شاید اگر نقلیات وسع تر باشد، گفته باشند. فضای شیعه فضایی نبود که بتوانند برگردانند.

شاگرد۲: مثل بچههای اطلاعات بوده و تا آخر محافظت کرده است؟

استاد: بله. تردیدی نیست که ایشان به حمل شایع از محافظین مهم جان حضرت بوده. اصلاً کسی که تاریخ را میبیند تردید نمیکند. فقط باید مطالعه کنید و ببینید. من هم عرض کردم ذهن من از شعر دعبل به درباز خلافت رفت. دیدم آن جا هنگامه ای بوده است. چطور شد متوکل با زور آورد. آن هم در محله عسکر. قبلاً عرض کرده بودم؛ مقدمه مسند احمد بن حنبل را ببینید. مسند یک چاپ جدید برای شعیب ارنووط دارد. که پنجاه و خرده ای جلد تحقیق کرده است. مقدمه مفصلی هم دارد. در مقدمه مسند میگوید. نقل قدیمی هم هست. میگوید وقتی متوکل سامرا را بنا کرد، خواست به آن رواج بدهد و بزرگ بشود، دید یکی از بزرگترین محدثین احمد بن حنبل است. او را از

بغداد خواست به سامرا آورد. گفت تو که آن جا تحدیث می‌کنی و درس می‌دهی، بیا اینجا درس بده. می‌گوید احمد آن جا آمد و مدت کوتاهی ماند. عبارت احمد این است: «إنما يريدون أُحَدِّث، ويكون هذا الحبس»[4]. ابن حنبل در عسکر هم نبود. در سامرا بود. از خود شهر سامرا به سجن تعبیر می‌کند، بعد هم رها کرد و رفت. دوباره به بغداد برگشت. سامرایی که کل شهرش برای ابن حنبل سجن است، حالا در سجن بروید و دوباره به محله عسکر بروید. چرا متوکل این کارها را می‌کند؟ همین جوری؟! خب معلوم است که کار دارند و غرض دارند. شما این فضا را در نظر بگیرید که این جور مواظبت کردند. کار کردند. هزینه کردند. از ذهبی نقل کردم که هفت سال ارث حضرت را معطل نگه داشتند. خب معلوم است که دنبال بودند که ایشان را به دست بیاورند. چه شواهدی هم بود. چندین بار هم حمله کردند. آن وقت که حضرت از نظرشان غائب شدند، ماموراه آخر جای حضرت را پیدا کردند. وقتی در سرداب مقدس به‌دنبال حضرت آمدند؛ این سنی های کار و کذا می‌گویند چه شیعه هایی هستند! می‌گویند حضرت در سرداب غائب شدند و در سرداب هم ظهور می‌کنند. سیوطی اینها را می‌گوید. درحالی‌که شیعه ها نمی‌گویند در سرداب غائب شدند. یک روایت است؛ می‌گوید این جاسوس ها تا سرداب به‌دنبال حضرت آمدند. بعد دیدند آن جا آب است. یعنی حالشان این حال شد. آن خوارق عادتی که جان امام باید حفظ بشود، آمد. و الّا اوائل غیبت صغری امام در سامرا بودند. و اینها هم به‌دنبال حضرت بودند. این یک مورد بود. تا آن جا به‌دنبال حضرت آمدند و دیدند آبی هست؛ سجاده حضرت هم روی آبی است. یعنی به نحو خرق عادت نتوانستند حضرت را دستگیری کنند. و الّا بناء حضرت در غیبت صغری بر این نبود که همه جا خرق عادت باشد. اصلاً این جور نیست.

شاگرد: حضرت در غیبت صغری تا چه حدودی در سامرا بودند؟

استاد: توقیع ابوالحسن ضراب اصفهانی در مکه بود. شواهدی هست که در زمان غیبت صغری حضرت به مکه و مدینه مشرف شده بودند. اما اوائلش که سن حضرت کم بود؛ پنج‌ساله بودند. حضرت مدتی در سامرا بودند. خواص شیعه هم می‌دانستند. غیر نواب اربعه هم در روایات تشرف دارد که به محضر حضرت رسیده بودند. در مکه هم می‌رسیدند. اینها چیزهایی بود که شیعه می‌دانستند. ذریه جعفر هم از درون بیت از این مطلب خبر داشتند. یعنی دلشان قرار داشت و آرام بودند. یک چیزی نبود که بخواهند با اعتقاد باشد. برای بیت جعفر مطلب بسیار فراتر از این بود که بخواهند از افواه شیعه بگویند که جد ما که گفت برادرم فرزند ندارد، حالا برای ما ثابت شد که دارد. اصلاً یک نفرشان هم دفاع نکند. نوعاً این‌طوری بود حالا من اسم نمی برم از روی ادب، ولی شواهدی دارد کسانی که پدرشان امامزاده بود، علوی بود و مهم بود، ادعای ریاست و امامت می‌کرد، ذریه او به این زودی از او منصرف نمی‌شدند. از پدر و جدشان تا چندین نسل دفاع می‌کردند. این جور نبود که بگویند کذاب و دروغ گو است. اما در مورد ایشان درست برعکس است. آن هم با فاصله کوتاه. یعنی کسانی که شیخ مفید دیده‌اند، یا نوه جعفر هستند یا نتیجه او. شاید در زمان نبیره های جعفر شیخ مفید پیر شده باشند. یعنی این قدر نزدیک بودند. نوه و نتیجه خیلی نزدیک به جد است. شیخ مفید با آنها سر و کار داشتند. ببینید چه تعبیری دارند: «العشرة الجميلة لهؤلاء السادة أيده الله». معلوم می‌شود که شیخ کاملاً شناسایی داشتند و کاملاً به آنها اطمینان داشتند که آنها اعتقاد و قلبا امامی هستند. اینکه فرمودید بعداً از آنها سنی زیاد هستند، باید بیشتر تفحص کنیم.

شاگرد: از ایشان نسل زیادی هست.

استاد: دیدم یک جا گفته بودند ابوبکر بغدادی به ایشان می‌رسند. تعبیر «لا اعلم احدا» حرف کمی نیست. البته در زمان شیخ مفید بعض پسرهای جعفر کوچ کردند. حتی دارد بعضی ایشان به‌خاطر فضایی که برای پدرشان بود به مدینه رفتند. همچنین گفته اند بعضی به این خاطر که برخی می‌گفتند پدر شما امام بوده و شما هم پسر او هستید و ما هم بعد از پدرت امامت تو را قبول داریم، کوچ کرد. اینها خیلی مهم است. یعنی دید بعضی ادعای امامت او را دارند، لذا اصلاً رها

کرد. وطن را رها کرد و به‌صورت خفاء تا آخر در مدینه ماند تا آنها از این حرفها نزنند. شیخ مفید نسابه نبوده اند ولی نکته این است که در ابتدای کار در آن محیط بزرگ شده بودند. آن هایی که میدانند را گفتند.

والحمد لله رب العالمین

---

[1] الفصول العشرة في الغيبة، ص: ۶۵

[2] كمال الدين و تمام النعمة، ج1، ص: ۳۱۹

[3] الكافي- ط الاسلامية نویسنده : الشيخ الكليني جلد : 1 صفحه : ۴۲۴

[4] مسند أحمد ط الرسالة - (١ / ٤٤)

بازبینی #3
ایجاد شده 31 دسامبر 2025 15:54:30 توسط ... .
به روزرسانی شده 4 مارس 2026 14:55:49 توسط ... .